

سیمای اخلاقی رهبر در آیین نهج البلاغه

<?xml encoding="UTF-8">

چکیده

در کتاب گرانقدر نهج البلاغه، که از لحاظ عظمت و عمق معانی و شیوایی و زیبایی الفاظ، تالی قرآن مجید است و آنرا دون کلام خالق و فوق کلام مخلوق دانسته اند، در کنار حکمتها، معارف و رهنمودهای آموزنده و زندگی ساز و متنوع آن، که چونان گوهرهای فاخر و ذخایر نفیس دریایی است کرانه ناپیدا، مساله حکومت و رهبری جامعه اسلامی پایگاهی والا دارد و از اهمیتی خاص برخوردار است. چنانکه در اغلب خطبه ها، وصایا، خصوصاً نامه هایی که امام علي بن ابي طالب (ع) در زمان خلافتش به نمایندگان خود یا کارگزاران حکومت اسلامی در مناطق مختلف دنیای آن روز اسلام نگاشته، ضمن رهنمودها و توصیه هایی که به آنان در اجرای قوانین الهی و برقراری عدالت اجتماعی فرموده است، صفات و مکارم اخلاقی را که لازمه شخصیت یک رهبر و حاکم حقیقی مسلمان می باشد، به خوبی مشخص و ارائه نموده است.

بی گمان، این صفات و ویژگیهای اخلاقی که در مقاله حاضر - به اجمال - پیرامون آنها بحث شده، بازتابی است از آنچه که خود امیرمؤمنان (ع) بدان متصف و متخلق بوده و یا در واقع این سیمای درخشان و منحصر به فرد خود اوست که در آئینه نهج البلاغه تجلی می کند و الگوی کامل و مثل اعلایی را از رهبر جامعه اسلامی، به دست می دهد. شاید بتوان گفت که جامعه رهبری و زمامداری جهان اسلام - پس از پیامبر اکرم (ص) و برای همیشه - تنها بر قامت مردانه امام علي (ع) برانزده باشد، چه به گفته دانشمند و نویسنده مصري سنی مذهب - عبدالفتاح عبدالمقصود - مؤلف کتاب مشهور الامام علي بن ابي طالب :

«من که همواره اخلاق و موهبتهای الهی یا آنچه را که تشکیل دهنده شخصیت واقعی است، مقیاس شناخت انسانی قرار داده ام، بعد از محمد (ص) کسی جز علي (ع) را ندیده ام که بتواند در ردیف او باشد. قصد من در این سخن به طرفداری از تشیع نیست، بلکه این رایي است که حقایق تاریخ بدان گویاست. علي (ع) برترین مردی است که مادر روزگار تا پایان عمر خود چون او نزاید. آری، او مجسمه ای از کمال و بزرگی است که در قالب بشریت ریخته شده است.»

یا به گفته شاعر :

مادر گیتی نزاید در جهان مثل علي / آسمان در ترکشش گویی همین یک تیر داشت
نوع رهبری جامعه اسلامی یا ولایت و زعامت فقیه که در واقع تداوم خط مشی انبیاء الهی و مکمل مسئولیت ولایتعهداری ائمه معصومین می باشد؛ به تعبیر فلاسفه : «از نوع سیاست فاضله بوده که غرض از آن تکمیل خلق و لازمه اش نیل به سعادت است، چه سایش فاضل - همواره - تمسک به عدالت کند و رعیت را به جای اصدقاء دارد و مدینه را از خیرات عامه مملو نماید و خویش را مالک شهوات دارد، در حالی که در سیاست ناقصه - که عکس سیاست فاضله است - نتیجه آن استعباد خلق است و لازمه اش نیل به شقاوت، چه سایش ناقص، تمسک به جور کند و رعیت را به جای خول (خدمتکاران و چارپایان) او عبید دارد و مدینه را از شرور عامه آکنده

کند و خویشتن را بنده شهوات دارد». (1)

به عبارتی دیگر، برای حکومت و مدیریت جوامع در یک تقسیم بندی کلی می توان به دو مکتب با دو جهان بینی مغایر قائل شد: یکی مکتب مبتنی بر اصالت وحی و ساختار حق جویی و عدالتخواهی و دو دیگر: مکتب پایه گذاری شده بر اصالت رای، که پیشبرد اهداف حاکم و غالباً توأم با حق کشی و ستمگری و نفي ارزشهای اخلاقی، اصل شمرده می شود. در مکتب نخستین، که روش پیامبران و رهبران دین مدار صالح خداترس و با تقوی است، هدف اصلی رهبر یا حاکم، تامین رضای خداوند و مصالح مردم و پاسداری از حقوق محرومان است و در مکتب دوم که شکل احراز زمامداری به صور انتصاب، وراثت سلطنتی، انتخاب، قهر و غلبه، کودتا و نظایر آن میسر می گردد؛ تامین منافع شخصی و ارضای حس جاه طلبانه زمامدار، یا دارودسته و حزب پشتیبان او ملاک عمل بوده و منظور اصلی و هدف غائی حکومت استثمار و استعباد خلق است.

چنانکه ماکیاوول (1469 - 1527 م) تاریخدان و سیاستمدار شهیر اروپایی در کتاب معروف خود - شهریار - بدین موضوع تصریح کرده است: که زمامدار لایق کسی است که درندگی شیر و تزویر روباه را توأماً دارا باشد، و برای دستیابی به شهرت و قدرت، بتواند از هر وسیله ای سود جوید ولو ارزشهای اخلاقی و خصایل انسانی را در راه رسیدن به اهداف جاه طلبانه خود، زیر پای گذارد.

به عقیده وی: «چون حقوق و قوانین یک جامعه، منبعث از اراده و خواست زمامدار می باشد؛ لذا حکمروایان مجازند به هر عملی، حتی ظلم و زور و خیانت و پیمان شکنی و دروغ دست یازند، زیرا اهداف آنان توجیه کننده ابزار کار و نحوه عملشان در حکمروایی است و نیل به مقصود، اتخاذ هر نوع وسیله و عملی را برایشان مشروع می کند». (2)

در حالی که رهبر و زمامدار متدین معتقد به اصالت وحی که «صائنا لدینه حافظا لنفسه، مطیعا لامر مولا و مخالفا لهواه» (3) است و همواره رضای پروردگار و برقراری عدالت و خدمت به خلق و پاسداری از حق، نصب العین اوست، هیچگاه حقیقت را فدای مصلحت و منافع شخصی خود و دار و دسته اش نمی کند و دست خویش به جور و خیانت و نادرستی نمی آلود و ولایت و حکومت بر مردم - فقط - از آن جهت برایش ارزش و اهمیت دارد، که بتواند به نیروی آن، مجری احکام الهی و گیرنده حقوق مظلومان و مستضعفان جامعه از مترفین و ستمگران و دنیاداران بی بصر از خدا بی خبر، و تامین کننده بهزیستی و آسایش خلق و عامل ترقی و هدایت و فرمانروایی که در این راستا نباشد، و به عنوان مقام و مرتبه ای دنیایوی و اشباع کننده حس ریاست طلبی و خودخواهی زمامدار تلقی شود، و در نظر چنین رهبری پیشیزی ارزش ندارد.

چنانکه امام علی (ع) «آن را مانند سایر مظاهر مادی دنیا حتی از استخوان خوک که در دست انسان خوره داری باشد، بی مقدارتر می شمرد». (4)

و به نقل ابن عباس در داستان خاصف النعل، امام (ع) در حالی که با دست خویش، کفش کهنه اش را پینه می زند و از ابن عباس می پرسد که قیمت این کفش چقدر است؟ و او می گوید: هیچ، امام (ع) می فرماید: به خدای سوگند که ارزش این کفش کهنه در نظر من، از حکومت و امارت بر شما بیشتر است، مگر آنکه عدالتی را اجرا کنم یا حق را به صاحب حق برسانم، یا باطلی را از میان بردارم.

«و الله لهی احب الی من امرتکم الا ان اقیم حقا او ا دفع باطلا». (5)

و در مواردی دیگر انزجار خود را از ریاست و امارت با چنین جملاتی بیان داشته است:

«و الله ما کانت لی فی الخلافة رغبة و لا فی الولاية اربة و لکنکم دعوتومونی الیها و حملتمونی علیها». (6)

به خدا قسم من خواستار خلافت و علاقه مند به حکومت نیستم، ولی شما مرا دعوت به آن نموده و به قبولش وادارم کرده اید .

بنابراین رهبری و زعامت از دیدگاه اسلام و از جمله از نظر نهج البلاغه، وظیفه ای است آنچنان خطیر و سنگین، که جز از بزرگمردانی که بر پایه کتاب خدای فرمان می رانند و وجود عزیز خویش را به منظور برقراری عدالت اجتماعی و رفع ظلم، و پاسداری از حقوق مظلوم، وقف خدمتگزاری خدا و خلق نموده اند، ساخته و میسر نیست، و یا به گفته امام علی (ع) - در خطبه شفشقیه - رهبری و مسئولیت اداره اجتماع به منزله تن پوشی نیست (7) که هر کسی لایق پوشیدن آن باشد .

«فاعلم ان افضل عباد الله عند الله امام عادل هدي و هدي فاقام سنة معلومة و امات بدعة مجهولة» . (8) بلکه این جامه شایسته برترین بندگان خداست که دادگر و هدایت یافته و صالح هستند و می توانند مردم را به سوی فضایل و روشنایی های دین راهنمایی کنند و برپای دارنده سنتهای سنی رسول اکرم (ص) و از بین برنده بدعتها و کجرویها باشند .

به عبارتی دیگر این چنین رهبر و پیشوایی که هدایتگر مردم به سوی فضایل و پاکی ها و مثل عینی آن از نظر نهج البلاغه در وجود شخصیتی به نام «امام» تجلی دارد، به رغم انتصابهای فرمایشی مبتنی بر زد و بندهای سیاسی متداول در جهان امروز نه او را انتصاب می کنند و نه انتخاب، نه مردم به او رای می دهند و نه به خاطر انتصاب وی به این مقام، از وی تبعیت می نمایند . بلکه به او معتقد می شوند و دعوتش را به واسطه منطقی که در اصالت پیام و حقیقت اندیشه اش می یابند می پذیرند . . .

افراد در برابر چنین رهبری همچنانند که در قبال یک نظریه علمی یا مکتب فلسفی، رابطه آشنایی و عامل تبعیت مردم از وی، ارزشهای اخلاقی و عملی مکتب اوست و در نتیجه ایمان و اعتقاد و سپس دوستی، ارادت، تعصب، تعهد، همگامی و فداکاری در راه وی پیش می آید . . . و در واقع، امام - انسانی است که هست، از آن گونه انسانهایی که باید باشد، اما نیست و اوست که انسانها همواره در طلب شناختن و نیازمند داشتنش بوده اند . از طرفی او یک مافوق انسان نیست، یک انسان مافوق است که هست و از جمله آن انسانهایی است که همواره می بایست باشند، اما در دوران تاریخ - جز مواردی - هیچگاه - نبوده است» . (9)

با توجه به این که حکومت نهادی است اجتماعی و قوام و دوام جامعه، رشد، نظم و تامین رفاه مادی و روحی مردم بستگی به شخص زمامدار یا پیشوا دارد، لذا وجود حاکم یا رهبر برای جوامع انسانی - از لحاظ اسلام - واقعیتی است انکارناپذیر . بدین معنی که مردم - در هر حال - باید حکمروایی داشته باشند . صالح یا طالح، دادگر یا ستمگر، که یا به شیوه سیاست فاضله فرمانروایی کند و یا در جهت سیاست ناقصه حکم راند . چنان که امام علی (ع) در قبال شعار بی پایه و فریب دهنده خوارج یعنی «لا حکم الا لله» یا سخن به ظاهر حقی که از آن اراده باطل داشتند و درصدد نفی هر نوع حکومتی بودند، صریحا فرموده است :

«انه لا بد للناس من امير بر او فاجر يعمل في امرته المؤمن و يستمتع فيها الكافر و يبلغ الله فيها الاجل و يجمع به الفيء و يقاتل به العدو و تامن به السبل و يؤخذ به للضعيف من القوي حتي يستريح بر و يستراح من فاجر» . (10)

برای مردم - ناگزیر - امیری لازم است . خواه نیکوکار یا بدکار، تا مؤمن در قلمرو حکومت او به طاعت مشغول باشد و کافر بهره خود را بیابد و به واسطه از بین رفتن هرج و مرج که لازمه برقراری حکومت در یک جامعه است، خداوند در چنین جامعه ای که دارای حکومت است، هر کسی را به اجل مقدر بمیراند و توسط حاکم آن مالیات

جمع آوري و با دشمنان مقابله شود، و راهها ايمن گردد و حق ضعيف از قوي گرفته شود، و نيكوكار در رفاه و آسايش زندگي كند و از شر بدكار، آسوده ماند .

بنابر آنچه گذشت، به منظور دستيابي به مدينه فاضله يا جامعه آرماني كه فرمانهاي خداوند در آن اجرا گردد، و مردمان صالح آزاده آسوده باشند و دانش و فضيلت و قسط و عدل بر آن سايه گسترده و دست متجاوزان و تبهكاران از آن کوتاه و زمينه شكوفايي و رشد استعدادها فراهم باشد - يقينا - چنين جامعه اي به زمامداري لايق و شايسته، مدير و مدبر، كه واجد شرايطي خاص - از لحاظ فكري و اخلاقي و عاطفي - باشد، نيازمند است . اين گونه رهبران، كه مثل اعلاي آن در جهان اسلام، شخص شخيص پيامبر اكرم (ص) و ائمه هدي (ع) مي باشند و به گفته امام علي (ع) جز از راه شناخت و فرمانبري آنان، دستيابي به سعادت دنيا و آخرت و نيل به بهشت برين و نجات از آتش براي كسي ميسر نمي شود :

«انما الائمة قوام الله علي خلقه و عرفاؤه علي عباده و لا يدخل الجنة الا من عرفهم و عرفوه و لا يدخل النار الا من انكرهم و انكروه » . (11)

همانا پيشوايان راستين، قيام كنندگان و بر پاي دارندگان آئين خداوندند كه براي راهنمايي مردم، پيرو اوامر و نواهي پروردگار هستند و او را به بندگان مي شناسانند و كسي به بهشت داخل نمي شود مگر اين كه ايشان را بشناسد و آنان نيز او را بشناسند و در آتش وارد نمي شود، مگر كسي كه ايشان را منكر باشد و آنان نيز او را از آن خويش ندانند .

سيماي اين گونه رهبران در آئينه نهج البلاغه، داراي خطوطي روشن و مشخص است كه ويژگيهاي عمده و برجسته آن را، خليات و روحيات ذيل تشكيل مي دهد .

1. حقمداري و خداترسي

حق، كه در معاني «درستي، حكم مطابق با واقع، ضدباطل و آنچه به عهده كسي ثابت باشد و اداي آن واجب » . (12) استعمال شده و لازمه رعايت و اداي آن خداترسي يا داشتن وجداني پاك و آگاه است، مهمترين ويژگي اعتقادي و اخلاقي است كه حاكم و رهبر اسلامي - از ديدگاه نهج البلاغه - بايد دارا باشد و به تعبير امام علي (ع) اصولا كسي كه مدار اندیشه ها و گفتار و رفتار، حق باشد و در همه چيز حق را ملاك ارزيابي قرار دهد، و از باطل بپرهيزد ولو آنكه عمل به حق برايش زيانمند و باطل براي او سودمند باشد، برترين مردم، نزد خداوند است : «ان افضل الناس عند الله من كان العمل بالحق احب اليه و ان نقصه و كرته من الباطل و ان جر اليه فائدة و زاده » . (13)

همانا برترين مردم نزد پروردگار، كسي است كه عمل به حق را بيشتر از باطل دوست داشته باشد، هر چند كه حق به او زيان رساند و اندوهگينش كند، و باطل به او سود رساند و بهره مندش سازد .

اهميت حقمداري و خداترسي حاكم اسلامي و تاكيدي را كه امام علي (ع) بر آن فرموده است، از جاي جاي نهج البلاغه، همچنين از رخدادهاي آموزنده اي كه تاريخ درباره صاحب اين كتاب شريف به ياد دارد، مي توان دريافت . از جمله در گفت و شنودي كه امام (ع) با طلحه و زبير به هنگامي كه از او شكايت مي كنند كه چرا با ايشان در كارهاي مسلمانان مشورت نمي كند و از آنان كمك نمي طلبد، چنين مي خوانيم :

«رحم الله رجلا راي حقا فاعان عليه او راي جورا فردة و كان عوناً بالحق علي صاحبه » . (14)

خداي بيامرزد مردمي را كه چون حقي ببيند، به آن كمك كند، و اگر ستمي را مشاهده مي كند از آن جلوگيري نمايد

و همه قوت یاریگر صاحب حق باشد .

و یا پس از واقعه نهروان و جنگ با خوارج، ضمن خطبه ای می فرماید :

«... الدلیل عندي عزیز حتی آخذ الحق له و القوي عندي ضعيف حتی آخذ الحق منه » . (15)

شخص خوار ستم کش، تا آن هنگام که حق او را ستمگر نگرفته ام، نزد من گرامی و ارجمند است و فرد توانمند ستم پیشه، تا زمانی که حق مظلوم را از او باز نستانده ام، ناتوان و حقیر است .

حکم‌داری، برجسته ترین و درخشانترین نشانه سیمای معنوی رهبر جامعه اسلامی - در آئینه نهج البلاغه - است و همچنان که پیامبر اکرم (ص) به نقل ابودر - در شان والای امیرمؤمنان (ع) فرموده است : «علي مع الحق و الحق مع حیث کان » . (16)

رهبران جوامع اسلامی - همواره و در همه چیز : در داوریه‌ها، در صدور فرمانها، در انتخاب مشاوران و عاملان و کارگزاران ولایت و حکومت و ... باید حق را ملاک اعمال خویش قرار دهند و مخصوصاً ارزش دولتمردان خود را با حق بسنجند نه حق را با ایشان تا هیچگاه حق را فدای مصلحت نکنند و پیوسته از این هراسناک باشند که در تشخیص و اجرای حق غفلت ورزند که به عقوبت الهی و عدل خداوندی گرفتار شوند .

خداترسی، که خود لازمه حق مداری و از ویژگیهای رهبر اسلامی است، از دیگر موضوعات خطیری است که در اغلب خطبه ها و نامه های نهج البلاغه درباره اهمیت آن بحث شده است . از جمله در نامه ای که امام علی (ع) به عثمان بن حنیف - استاندار خود در استان بصره - نگاشته (17) و او را با این سخنان به جزای الهی و فرجام کار غافلان از خدا بی خبر - هشدار داده است، چنین آمده :

«چون جایگاه فردای عمرمان تنگنای گوری است، که در تاریکی آن آثار زندگی پنهان و به دست فراموشی سپرده می شود و گودال گور، چونان غمکده ای است که اگر دستی را برای گشایش آن باز کنیم، جز فشار خاک و سنگ چیز دیگری را نخواهیم یافت . بنابراین، همت و کوشش من در مدت زندگانی، این است که نفس خویش را با استمداد از پرهیزکاری تربیت و خوار کنم، تا در روز ترسناک رستخیز - یوم الخوف الاکبر - روحم آسوده و در پیشگاه الهی سرافراز و روسپید باشم .

و یا در داستانهای چون : عقیل و آهن تفتیده (18) و اشعث بن قیس و حلوائی اهدایی (19) او، درباره خداترسی حاکم اسلامی، اعتقاد راسخ را به قیامت و بازخواست الهی، چنین بیان داشته است : (20)

«سوگند به خدا که دوست می دارم بستر آسایشم را بر خارهای تن گزای بیابان بگسترانم و شب - همه شب - بر آن بالین گزنده ناهموار بیدار مانم . راضیم که مرا با زنجیری آهنین سخت فروبندند و در کوه و صحرا بر سنگ و خاک بکشانند، ولی هرگز رضایت نخواهم داد که قلبی از رفتار من و خاطری از کردارم چنان پریشان و آزرده گردد، که خدای خویشتن را با آلائش وجدان و دامن آلوده دیدار کنم . . . مگر نه این است که پس و پیش و دیر یا زود در تنگنای گور خواهم خفت، و در اولین لحظه که چشم از جهان فروبندیم، دیده به روی پروردگار دادگر می گشاییم؟ من از روز بازپرسی و محضر عدل خداوند، سخت بیمناکم » .

... برادرم عقیل که مردی ناتوان و نابیناست، وقتی به سراغم آمد، کودکان معصوم خود را که از فرط بینوایی، چهره ای نیلگون داشتند، در پیشگاه من به شفاعت حاضر کرده بود بلکه بتواند یک صاع گندم بیش از حقوق مقرر خود از بیت المال استفاده کند . نمی توانم بگویم که با چه زبان، شرح فقر و تهیدیستی خود را می داد و چگونه در انجام تقاضای خود تضرع و ناله می کرد . چه بسا روزها که با اصرار و تکرار، خواهش خود را تجدید می نمود . من در پاسخ او همیشه خاموش بودم و ناله های جگرخراشش را به خونسردی و با بی اعتنائی گوش می

دادم .

اما او از سکوت من - گویی - چنین نتیجه گرفته بود، که ممکن است دینم را به دنیای او بفروشم و برای آسایش برادرم، در مال دیگران خیانت کنم . تا روزی آهن پاره ای را در آتش سرخ کردم و به انتظار عقیل، آن شراره جانگداز را گرم نگهداشتم . همین که برای آخرین دفعه از تیره بختی خود سخن گفت و تهیدستی خویش را عذر خیانت من قرار داد، پاره آتش را به جای سکه طلا در دستش گذاردم .

«چنان فریاد کرد، که پنداشتم هم اکنون بدرد زندگی خواهد گفت و سراپای وجودش از گرمی مشتعل خواهد گردید . مانند شتری که در قربانگاه میان خون خود می غلطد، فریادهای سهمناک می کشید . به او گفتم : ای عقیل! مادر به عزایت گریه کند، تو از این پاره آهنی که انسانی آنرا به بازیچه گذاخته است، چنین می نالی؟! ولی من، من آتشی را که از خشم پرودگار شعله می زند، چگونه تحمل نمایم؟ (21)

لزوم حقمرداری و خداترسی را امیرمؤمنان که از سوی دیگر از سوی خطاب به مسئولان جامعه اسلامی، و از طرفی به قاطبه مسلمانان با چنین عباراتی بیان فرموده و آنان را به رعایت حقوق مستضعفان نیازمند دعوت کرده است :

«ثم الله الله في الطبقة السفلي من الذين لا حيلة لهم من المساكين و المحتاجين . . . و احفظ لله ما استحفظك من حقه فيهم » . (22)

پس - ای رهبران - از خدای بترسید! از خدای بترسید! درباره طبقه تهیدستان و نیازمندان، که چاره ای برایشان در رفع فقر و محرومیت، نیست . . . و برای رضایت خداوند، آنچه را پروردگار از حق خود به شما امر فرموده است، بجای آرید!

«فالله الله ان تشكوا الي من لا يشكي شجوكم و ينقض براهه ما قد ابرم لكم انه ليس علي الامام الا ما حمل من امر ربه الابلاغ في الموعظة و الاجتهاد في النصيحة و الاحياء للسنة و اقامة الحدود علي مستحقيها و اصدار السهمان علي اهلها فبادروا العلم من قبل تصويح نبته » . (23)

ای مردم! از خدای بترسید و شکایت پیش کسی (رهبر و زمامداری) که اندوهتان را نمی تواند برطرف کند، نبرید، و از شخصی که به رای خود، احکام الهی را که بدان اعتقادی استوار دارید، می شکند، استمداد ننمایید . به تحقیق، وظیفه رهبر جز قیام به آنچه پروردگارش به وی امر فرموده نیست . وظایف او : کوشش در موعظه و پند دادن به مردم و زنده نگهداشتن رفتار رسول خدا (ص) و اجرای قوانین و حدود الهی و احقاق حق مردم و رساندن سهم بیت المال به صاحبانش است . ای مردم! در غیر طریق حق گام منهدید و دست ارادت و بیعت به سوی هر بی خبر از احکام دین دراز نکنید و برای کسب دانش دین پیش از آنکه گیاه آن بخرشد (قبل از آنکه امام و یا جانشین راستین او از میانتان برود) بشتابید .

حقمرداری و خداترسی، که به جرات می توان آن را مهمترین خصلت، یا گل سرسبد مکارم اخلاقی زمامدار اسلامی دانست، خود پدیدآورنده صفات پسندیده دیگری خصوصاً زهدورزی و بی اعتنایی به زخارف فریبای دنیا و سادگی در لباس و خوراک و دیگر وسایل زندگی و همرنگی با طبقات فقیر جامعه و فروتنی و افتادگی در شخص رهبر است . چنانکه مظاهر بارز این خلیات را در وجود مقدس شخص امام علی (ع) و در رخدادهای آموزنده و جالبی که از زندگی پربرکت آن حضرت نقل شده است، می توان دید . به عنوان مثال، او در چند جای از نهج البلاغه - از جمله در نامه معروف خود به عثمان بن حنیف انصاری و در فرمان تاریخی اش به مالک اشتر نخعی، بر زهدورزی و بی اعتنایی و رویگردانی رهبران اسلامی از لذات زودگذر مادی و قناعت پیشگی و سادگی در لباس و خوراک تکیه

فرموده و وضع و شیوه زندگی خود را - که در واقع باید الگویی باشد برای همه زمامدارانی که دم از غمخواری مردم می زنند - این گونه توصیف نموده است :

«الا و ان امامکم قد اکتفی من دنیاہ بطمریہ و من طعمہ بقرصیہ الا و انکم لا تقدرون علی ذلک و لکن اعینونی بورع و اجتہاد و عفة و سداد فواللہ ما کنزت من دنیاکم تبرا و لا ادخرت من غنائمها وفرا و لا اعددت لبالی ثوبی طمرا». (24)

همانا، آگاه باشید که رهبر شما از دنیای خود به دو جامه کهنه و از خوراکیهای آن روزانه به دو قرص نان اکتفا کرده است، و بدانید که شما توانایی انجام چنین رفتاری را ندارید، اما مرا با پرهیزکاری و کوشایی و پاکدامنی و درستکاری تان یاری کنید و به خدای سوگند که من از دنیایتان زر و سیمی نیندوخته ام و از غنائم آن مالی را ذخیره نکرده ام و جز کهنه جامه ای که بر تن دارم، تن پوش دیگری ندارم .

نکته ای که تذکر آن به عنوان جمله ای معترضه - در این ضرور می نماید، این است که زهدورزی علی (ع) که منبعث از حقمرداری و خداترسی و بشردوستی اوست «یک زهد انقلابی است، نه از نوع زهد آنان که خود را در دنیا از پول و نان و لذت و موارد مشروع محروم می کنند، به منظور اینکه همه این موارد را فقط خودشان در آخر بدست آرند . . . این جا کم می خورند، برای آنکه آنجا بیشتر بخورند و این خود نوعی معامله است که با تقدیر خودشان کرده اند . اصلا مال دنیا را بد می پندارند، اما زهد علی (ع) یک زهد انقلابی است و عبارت است از تحمل فقر، تحمل گرسنگی برای مبارزه با گرسنگی .

صرفنظر کردن از نان خویش، برای به دست آوردن نان مردم . همچنین از نظر زندگی فردی، هر چه بیشتر سبکبار و بی نیاز بودن به نان و نمکی سیر شدن و خود و خانواده خویش را سیر کردن تا در مبارزه برای سیر کردن مردم گرسنه زمان خود هیچگونه سنگینی بار زندگی فردی نداشتن .» (25)

و این گونه زهد انقلابی خدایسندانه است که او را به صداقت، صراحت و دقت در اجرای اوامر الهی و برقراری عدالت اجتماعی، و ضوابط را به جای روابط در کار حکومت اعمال کردن، وامی دارد، و چون نحوه عملش توأم با اخلاص و صداقت و پاکی است او را در چشم کسانی که ماکیاول وار وجود مقدسش را با چهره هایی چون : معاویه و عمر و عاص می سنجند و لازمه سیاستمداری را در خدعه و نیرنگ و فرصت طلبی و دورویی می دانند، بی تدبیر و ساده لوح و ساده اندیش جلوه گر می کند، و بدین جهت است که ناگزیر در جواب کوتاه اندیشانی بی خبر از معارف الهی و دور از زهدورزی واقعی، که معاویه را از او سیاستمدارتر می دانند، عبارات ذیل را از سر درد، بیان می فرماید :

«و اللہ ما معاویۃ بادهی منی و لکنہ یغدر و یفجر و لو لا کراہیۃ الغدر لکنت من ادهی الناس و لکن کل غدرۃ فجرة و کل فجرة کفرة و لكل غادر لواء یعرف به یوم القيامة و اللہ ما استغفل بالمکیدۃ و لا استغمر بالشدیدۃ .» (26)

به خدای سوگند، معاویه از من زیرک تر نیست، ولكن او حيله گر است و فاسد، و اگر زشتی خدعه و نیرنگ نبود - به شما نشان می دادم - که من زرنگ ترین مردم هستم، اما هر نیرنگ و فریب کاری، نوعی فسق و تباهی است . و در هر فسقی، گناه و نافرمانی خدای وجود دارد، و در رستاخیز برای هر حيله گر پیمان شکنی، پرچمی (نشانه ای) است که بدان شناخته می شود . قسم به پروردگار، که من غفلت نمی کنم تا درباره ام خدعه ورزند و در حل گرفتاریهای زندگی ناتوان نیستم . فرق من با معاویه صفتان در این است که آنان پیرو شیطان و گرفتار هوای نفس خود هستند، و من در هر امری خدای و فرمانهای او را در نظر دارم و مدار کار و ارزشگزاریهام بر حق و

خشنودي خداست .

عبارات حکیمانه ذیل که از نامه مشهور امام (ع) به مالک اشتر نخعی نقل می شود، مبین ورع، تواضع و زهدورزی انقلابی و خداپسندانه ای است که خود بدان متخلق بوده و کلیه زمامداران و رهبران اسلامی را به تخلق بدان خلقیات، توصیه فرموده است :

«فاملک هواک و شح بنفسک عما لا یحل لک فان الشح بالنفس الانصاف منها فیما احبت او کرهت . . . و اذا احدث لک ما انت فیه من سلطانک ابهة او مخيلة فانظر الي عظم ملک الله فوقک و قدرته منک علي ما لا تقدر عليه من نفسک فان ذلک یطامن الیک من طماحک و یکف عنک من غربک و یفیء الیک بما عزب عنک من عقلک ایاک و مساماة الله فی عظمتہ و التشبه به فی جبروته فان الله یذل کل جبار و یهین کل مختال » . (27)

بر هوای نفس خود مسلط باش! و بر نفس خویش، از آنچه برای حلال و روا نیست بخل بورز! زیرا بخل ورزی به نفس - در آنچه او را خوش آید یا ناخوشایند باشد، نوعی انصاف و دادگری است . . . و هرگاه امارت و حکومت برای کبر و خودپسندی پدید آرد، بزرگی و شوکت سلطنت خداوند را که فوق قدرت توست، به یاد آر! تا کبر و سرکشی تو فرونشیند . و سرافرازی را از تو بازدارد، و خردی را که از تو دور گشته است به سویت بازگردد، و بر حذر باش که خود را در بزرگی و توانایی با خداوند برابر نشمری و مانند ندانی، زیرا خداوند هر گردنکش متکبری را خوار و پست گرداند .

و یا با این گونه اندرزها، زمامداران را از خودستایی و استکبار، برحذر می دارد و به فروتنی و شکسته نفسی دعوت می فرماید :

«ان من اسخف حالات الولاية عند صالح الناس ان یظن بهم حب الفخر و یوضع امرهم علي الکبر و قد کرهت ان یكون جال فی ظنکم انی احب الاطراء و استماع الثناء و لست بحمد الله کذلک . . . فلا تکلمونی بما تکلم به الجبابة و لا تتحفظوا منی بما یتحفظ به عند اهل البادرة و لا تخالطونی بالمصانعة » . (28)

از پست ترین حالات فرمانروایان نزد مردم نیکوکار، آن است که گمان دوستداری فخر و خودستایی به آنها برده شود، و رفتارشان حمل به کبر و خودخواهی گردد، و من زشت می دارم از این که به اندیشه شما راه یابد که ستودن و شنیدن ستایش را از شما دوست دارم و سپاس خدای را که چنین نیستم . . . پس با من سخنانی که برای خوشامد گردنکشان - گفته می شود - ، نگوئید . آنچه را از مردم خشمگین، خودداری و پنهان می کنید، از من پنهان مدارید! و به مداراة و چاپلوسانه با من رفتار ننمایید .

2. دادگری و ظلم ستیزی

پس از حقمرداری و خداترسی، مهمترین ویژگی اخلاقی که به اعتقاد صاحب نهج البلاغه شریف، باید در رهبر جامعه اسلامی باشد، خصلت عدالتخواهی و ستم ستیزی است .

اگر عدالت را به مفهوم : اصل برابری طبقاتی و تساوی حقوق انسانی در جامعه، و نفی هرگونه تبعیض با رعایت استحقاقها، و رساندن حق، به ذیحق، در نظر گیریم و ظلم را به معنی اعم آن شامل : همه قبایح شرعی و عقلی بدانیم و از گناهان بزرگ به حساب آریم، و از طرفی با توجه به این که خداوند فرجام دردناک ظالمان را با چنین تعبیرات خبر داده است :

«و سيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون » (29)

«فلا تحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون » . (30)

مالا ارزش دادگري و ظلم ستيزي و لزوم آن در زمامدار جامعه اسلامي مشخص تر مي شود .
بي گمان، عدالت از اصول اساسي در اداره جامعه به شمار مي رود و عنوان مقدس ظل الهي شايسته رهبران
عادلي است که متخلق به اخلاق الله شده اند، زیرا عدالت، از صفات خداوندي است که خويشتن را «قائما
بالقسط» (31) خوانده و انتظام کائنات و پيدايش شب و روز و ابر و باد و مه و خورشيد و فلک و آفرينش انسان
و ساير مخلوقات را بر پايه عدل قرار داده است . به تصريح قرآن مجيد، هدف از ارسال پيامبران برقراري عدالت در
جوامع انساني است :

«لقد ارسلنا رسلنا بالبينات و انزلنا معهم الكتاب و الميزان ليقوم الناس بالقسط» . (32)

و خداوند خود به کرات مردمان را اين گونه به دادگري و نيكوكاري دعوت فرموده است :

«ان الله يامر بالعدل و الاحسان» . (33)

«اذا حکمتم بين الناس ان تحکموا بالعدل» . (34)

و يا چنين حکمتهايي را درباره اهميت دادگري - خطاب به زمامداران خداشناس جوامع انساني - بر زبان پيامبر
عدالت گسترش جاري ساخته است که :

«يك ساعت عدالت کردن حاکم اسلامي بهتر است از عبادت هفتاد ساله اي که جميع روزهاي آن را عابد با روزه و
شبهائش را با طاعت و نيائش حق سپري کند .» (35)

آنچه مسلم است اين که ثمرات دادگري و ظلم ستيزي حاکم اسلامي فراوان است و از جمله برکات آن محبوبيت
رهبر و بقاي نام نيك او، دوام حکومت، آبادني و وفور نعم خداوندي و آسودگي و خرسندي مردم و فراهم شدن
زمينه شکوفائي و رشد استعدادها در آحاد مستعد جامعه و رسيدن حق به حقدار است . چه به گفته شيخ اجل
سعدي :

چو حاکم به فرمان داور بود / خدائش نگهبان و ياور بود گزند کسانش نيابد پسند / که ترسد که در ملکش آيد
گزند و گر در سرشت وي اين خوي نيست / در آن کشور آسودگي روي نيست فراخي در آن مرز و کشور خواه / که
دلتنگ بيني رعيت ز شاه از آن بهره ورتر در آفاق کيست / که در ملکراني به انصاف نيست (36)
همچنان که اشارت شد، لازمه دادگري و ظلم ستيزي رهبر جامعه اسلامي، حقمداري، خداترسي، همچنين توانايي
او در پاسداري از احکام شريعت و آشنائي شاملش از وضع جامعه و احوال مردم، عالم بودن يا واعظ غيرمتعظ
نبودن، راييزي با مشاوراني فرزانه و پرهيزکار و شجاع و مسئول در امور، غمخواري و شفقت وي و کارگزاران
حکومتش به مردم - خصوصا به طبقات محروم و مستضعف جامعه، سعي بليغ او در برطرف کردن مشکلات
اجتماع و غور و تامل دائمي، در احوال گذشتگان به منظور عبرت گيري از رخدادهاي زندگي و فرجام کار آنان، ترک
هوي و هوس و پرهيز از لذت جوييهاي زودگذر، استقامت در تحمل شدايد و ظلم ستيزي دايمي و سازش ناپذيري
او با ستمکاران و دنياپرستان بي بصر از خدا بي خبر است .

در نهج البلاغه شريف به تمامي ثمرات و برکات و لوازم مزبور توجه کامل شده و درباره هر کدام - به اقتضاي حال
و مقام - بحث و گفتگو به عمل آمده و رهنمودهاي حکيمانه اي نظير نکته هاي ذيل بيان گرديده است و يا به
تعبيري ديگر در نگارگري سيماي اخلاقي راهبران راستين جامعه اسلامي، بر اين خطوط و نشانه هاي معنوي تاکيد
و دقت زيادتري شده است :

الف : توانمندی و دانایی رهبر در پاسداری و اجرای احکام شریعت، آشنایی او از وضع جامعه و احوال مردمان «ان احق الناس بهذا الامر (بالخلافة) اقواهم عليه و اعلمهم بامر الله فيه » . (37)
همانا سزاوارترین مردم برای خلافت (رهبری) تواناترین مردم در اداره و سیاستگزاری جامعه و داناترین آنان به احکام خداوندی است .

«فاعلم ان افضل عباد الله عند الله امام عادل هدي و هدي فاقام سنة معلومة و امات بدعة مجهولة » . (38)
بدان که برترین بندگان نزد خداوند، رهبر عادل و درستکاری است که خود به راه حق هدایت یافته و دیگران را نیز راهنما باشد و سنت و طریقه آشکار زندگی پیامبر (ص) را برپا دارد و بدعت باطل را از میان ببرد، و مردم را از نادرستی آن آگاه سازد .

« . . . فهو من معادن دینه و اوتاد ارضه قد الزم نفسه العدل . . . » . (39)
پس او (رهبر دادگر پرهیزکار) از جمله معادن دین خدا و از لحاظ استواری در ایمان و معرفت چنان میخهای (کوههای) زمین اوست، زیرا چنین رهبری، دادگری را ملازم خود قرار داده است .

ب : واعظ غیرمتعظ نبودن
«من نصب نفسه للناس اماما فليبدأ بتعليم نفسه قبل تعليم غيره و لیکن تادیبه بسیرته قبل تادیبه بلسانه و معلم نفسه و مؤدبها احق بالاجلال من معلم الناس و مؤدبهم » . (40)
کسی که خود را پیشوای مردم کرده است، باید پیش از یاد دادن به دیگران، نخست به تعلیم خویش بپردازد و قبل از ادب کردن مردم به وسیله زبان و گفتار، به شیوه عمل و رفتار خویش آنان را ادب کند . همانا آموزنده نفس خود، - از لحاظ بزرگداشت و احترام - از ادب کننده مردم سزاوارتر است .
«ایها الناس اني و الله ما احثکم علي طاعة الا و اسبقکم اليها و لا انهاکم عن معصية الا و اتناهي قبلکم عنها» . (41)

ای مردم به خدا سوگند، من هیچگاه شما را به فرمانبری خداوند فرانخوانده ام، مگر آنکه در عمل کردن بدان فرمان، بر شما پیشی جسته ام و شما را از چیزی منع نکرده ام جز آنکه قبل از شما خودم از آن دوری جسته ام .

ج : رایزنی با مشاورانی فرزانه، پرهیزکار و مسئول و شجاع
از وظایف مهم رهبر جامعه اسلامی، مشاورت دائمی با فرزانهانی متقی و شجاع است . او باید در انتخاب چنین مشاورانی دقت کافی مبذول دارد و همه وقت این معیار ارزنده را که در حدیثی ماثور از رسول اکرم (ص) وجود دارد : «يعرف الرجال بالحق لا الحق بالرجال » . (42)

پیش چشم داشته باشد و بدان عمل کند . که در غیر این صورت، اگر مشاوران و اطرافیان نزدیک او را کسانی تشکیل دهند، که ظاهراً در زی علم و تقوی باشند، اما در باطن به زیور پرهیزکاری و پاکدامنی آراسته نباشند، طبعاً در قلمرو حکومت چنین حاکمی، خودمحوری، باندبازی و روابط، جای خدامحوری و ضوابط و قواعد و قوانین الهی را می گیرد و مالا استبداد دینی که به مراتب از استبداد سیاسی خطرناکتر است بر جامعه حکمفرما می شود و سرنوشت مردم به دست گروهی مغلطه کار متظاهر فریبکار می افتد و اینان که نقش تخریبشان در آن است که : «مطالب و سخنانی را از دین می گیرند و ظاهراً خود را آن طور که جالب عوام ساده لوح باشد، می آرایند و مردمی را که از اصول دین بی خبرند و با اساس دعوت پیامبران، آشنایی ندارند می فریبند و مطیع خود می سازند و

عاقبت به این روش فرینده به نام غمخواری دین و نگهداری آئین - ظل الشیطان را بر سر عموم می گسترانند و در زیر این سایه شوم جهل و ذلت مردم را نگاه می دارند و چون این دسته با عواطف پاک مردم سروکار دارند و ضمناً در لباس دین هستند و در سنگر دین نشسته اند، خطرشان بیشتر و دفعشان دشوارتر است . . . و به نص آیات :

«اتخذوا احبارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله» (43)

اطاعت از اینان شرک به ذات الهی می باشد . و از این روست که امام علی (ع) با چنین هشدارهایی زمامداران اسلامی را به انتخاب مشاوران و ندیمانی مصلح و متخلق به سجایای کریمه دعوت می فرماید :

«و لا تدخلن فی مشورتک بخيلا يعدل بک عن الفضل و يعدک الفقر و لا جباناً يضعفک عن الامور و لا حريصاً

يزين لك الشره بالجور فان البخل و الجبن و الحرص غرائز شتي يجمعها سوء الظن بالله » . (44)

ای مالک بنابر فرمان خداوند که فرموده است :

«و شاورهم فی الامر فاذا عزمتم فتوکل علی الله » . (45)

در کارهای مشورت کن! اما بخیل را در رایزنی خود راه مده که تو را از نیکی کردن و بخشش باز می دارد و از تهیدستی و فقر می ترسند . همچنین با ترسو مشورت مکن! زیرا او ترا در اقدام به عمل، سست می کند و شخص حریص را برای مشاورت با خود برمگزین! چه آزمند به واسطه منافع خویش، ستمگری به مردم را در نظرت پسندیده جلوه گر می کند . پس بدان که خست و ترس و آرز، غرایزی گوناگون است که بدگمانی به خدا، آنها را در انسان گرد می آورد .

« . . . الصق باهل الورع و الصدق ثم رضهم علی الا يطروک و لا یبجحوک بباطل لم تفعله فان كثرة الاطراء تحدث

الزهو و تدني من العزة » . (46)

و خود را با پرهیزکاران و راستکاران پیوند ده و با آنان همنشین باش! و به ایشان بیاموز و وادارشان کن که ترا بسیار نستانند و در این که کار ناشایسته ای انجام نداده ای تو را با تملق گویی خود شاد کنند، زیرا زیاده روی در ستایش شخص را خودپسند و سرکش می کند .

«و اکثر مدارس العلماء و مناقشة الحكماء فی تثبيت ما صلح علیه امر بلادک و اقامة ما استقام به الناس قبلک

» . (47)

و درباره استوار کردن آنچه آرامش و نظم را در شهرهای تحت حاکمیت تو برقرار می کند و در برپاداشتن آنچه مردم

بیش از تو برپا داشته اند یاری می دهد، با فرزندان مشاورت و با راستگویان و درست کرداران مذاکره کن .

نکته بسیار ظریف و آموزنده ای که در فرمانهای امام علی (ع) در نامه معروف خود به مالک اشتر ملاحظه می

شود، توصیه ای است که آن حضرت به رهبران جوامع اسلامی در ارتباط با مشاوران، و خویشاوندان و نزدیکانشان

فرموده و زمامداران را از خویشان و نزدیکانی که خداترس و دادگر نیستند، برحذر داشته است .

« . . . ان للوالي خاصة و بطانة فيهم استئثار و تطاول و قلة انصاف فی معاملة فاحسم مادة اولئك بقطع اسباب

تلك الاحوال و لا تقطعن لاحد من حاشيتک و حامتک قطیعة و لا یطمعن منک فی اعتقاد عقدة تضر بمن يليها

من الناس فی شرب او عمل مشترک یحملون مؤنثه علی غیرهم فیکون مهنا ذلک لهم دونک و عيبه علیک فی

الدنيا و الآخرة » . (48)

یقیناً حکمرانان را نزدیکان و خویشانی است که به خودسری و گردنکشی و تجاوز به مال مردم و بی انصافی خو

گرفته اند، پس ریشه و پایه شرارت ایشان را با از بین بردن موجبات آن صفات نکوهیده قطع کن! و به احدی از

آنان که پیرامونت هستند، و به کسی از خاندان خویشاوندانت زمینی را واگذار مکن و باید هیچکس در تو به گرفتن مزرعه و کشتزاری که به وسیله آن به مردم زبان رساند و یا موجب خسارت همسایه اش در آبشخور یا کار مشترک دیگری گردد، طمع نبندد، زیرا در صورت چنین رخدادی، سود گوارایی برای آن آزمندان فراهم خواهد شد، و عیب و سرزنش آن در دنیا و آخرت بر تو خواهد بود .

د - انتخاب کارگزاران و مامورانی خوشنام، راست کردار و خداترس برای اداره جامعه

«ان شر وزرائک من کان للاشرار قبلک وزیرا و من شرکهم فی الآثام فلا یکونن لک بطانة فانهم اعوان الائمة و اخوان الظلمة . . . فاتخذ اولئک خاصة لخلواتک و حفلاتک ثم لیکن آثرهم عندک اقولهم بمر الحق لک و اقلهم مساعدة فیما یکون منک مما کره الله لاولیائه واقعا ذلک من هواک » . (49)

بدترین وزیران تو (کسانی که بر امور کشور می گماری و از رای آنان کمک می طلبی) کسانی هستند که پیش از تو وزیر و شریک اشرار و بدکرداران بوده اند، و ایشان را در ارتکاب گناه و کارهای ناشایست یاری کرده اند . . . پس از میان کسانی که بزهکاران و ستمکاران را مددکار نبوده اند، افراد صالحی را برای وزارت و کارگزاری امور حکومت انتخاب کن! و ایشان را در خفا و آشکار، از نزدیکان خود قرار ده! و باید برگزیده ترین آنان نزدت وزیری باشد که سخن تلخ حق به تو بیشتر گوید و کمتر تو را در گفتار و کرداری که خدای برای دوستانش نمی پسندند، بستاید . اگر چه سخن تلخ حق و ستایش کمتر تو در آنچه می خواهی، سبب دلتنگی و رنجش خاطرت شود .

«و لا یکونن المحسن و المسیء عندک بمنزلة سواء فان فی ذلک تزهیدا لاهل الاحسان فی الاحسان و تدریبا لاهل الاساءة » . (50)

و نباید نیکوکاران و بدکرداران نزد تو یکسان و در یک مرتبه باشند - که در این صورت - نیکان را از نیکی کردن بی رغبت کند و بدان را به اعمال ناپسند بیشتر وادارد .

در مورد افراد چاپلوس فرصت طلب که از زیانبارترین عوامل در کار مدیریت جامعه، و اغوای احتمالی شخص زمامدار هستند، و اجتناب از آنان؛ امام علی (ع) در جواب مردی از اصحاب خود که با درازگویی تملق آمیزش به ستایش آن حضرت می پردازد، چنین فرموده است :

«ان من حق من عظم جلال الله سبحانه فی نفسه و جل موضعه من قلبه ان یصغر عنده لعظم ذلک - کل ما سواه . . . ان من اسخف حالات الولاة عند صالح الناس ان یظن بهم حب الفخر و یوضع امرهم علی الکبر و قد کرهت ان یکون جال فی ظنکم انی احب الاطراء و استماع الثناء و لست - بحمد الله - کذلک » . (51)

کسی که عظمت خداوند و بلندی قدر پروردگار در نظر و قلبش جای دارد، شایسته است که عظمت غیرخدا نزد او حقیر و ناچیز باشد . . . به درستی که از پست ترین حالات حکمروایان نزد مردم نیکوکار، این است که گمان دوستداری فخر و خودستایی به آنان برده شود و رفتارشان حمل بر خودخواهی ایشان گردد . من زشت می پندارم از این که تصور کنید شنیدن مدح و ستایش را از شما دوست دارم . سپاس خدای را که چنین نیستم .

همچنین امام (ع) در جریان سفر شام به منظور جنگ با معاویه در صفین، که در شوال سال 37 - هجری اتفاق می افتد، هنگامی که گروهی از دهقانان شهر انبار در مواجهه با آن حضرت، از اسبهایشان پیاده می شوند و به قصد بزرگداشت امام در برابرش چاپلوسانه خم می شوند و به ستایش او می پردازند، با شگفتی می فرماید :

«ما هذا الذی صنعتوه فقالوا خلق منا نعظم به امراءنا فقال و الله ما ینتفع بهذا امرؤکم و انکم لتشقون علی انفسکم فی دنیاکم و تشقون به فی آخرتکم » . (52)

این چه کاری بود کردید؟ گفتند : این خوی و عادت دیرینه ماست که فرمانروایان خود را بدین طریق احترام می کنیم . پس امام - در مقام نکوهش فروتنی برای غیرخدا - فرمود : سوگند به خداوند که حکمرایان شما، از این عملتان سودی نمی بردند شما نیز خویش را با این گونه اعمال در دنیا به رنج می افکنید و در آخرت به سختی گرفتار می کنید .

و عبارات ذیل که از عهدنامه مالک اشتر نقل می شود، امام خطاب به همه زمامداران اسلامی، آنان را با این گونه تذکرات حکیمانه، از غرور و تکبر و مجالست با افراد چاپلوس فرومایه - پرهیز می دهد :

« . . و اذا احدث لك ما انت فيه من سلطانك ابهة او مخيلة فانظر الي عظم ملك الله فوقك و قدرته منك علي ما لا تقدر عليه من نفسك فان ذلك يطامن اليك من طماحك » . (53)

هر گاه قدرت فرمانروایی برای موجب کبر و خودپسندی شود، به عظمت خداوند که فوق توست و به توانمندی ذات مقدس او و چیزهایی که بر آن قدرت نداری، بیندیش! که این گونه تفکر، کبر و سرکشی را در تو فرومی نشاند و سرافرازی را از تو می گیرد .

بنابراین، از دیگر ویژگیهای اخلاقی که در سیمای روحانی حاکم و رهبر اسلامی - در آئینه - نهج البلاغه - به چشم می رسد، منزّه بودن از تفرعن و تعین در رفتار و گفتار و پندار است . زیرا تجمل در وسایل زندگی و داشتن خدم و حشم و پایبندی به تشریفات و مراسم فریابی چشم افسای گوش پرکنی که امروز در زندگی پرخرج و عریض و طویل سران و دولتهای جهان - خصوصا به هنگام ملاقاتها، جشنها، بازدیدها یا به هنگام رفت و آمد آنان به کشورهای دیگر معمول است، از جمله اعمالی است که از قدر معنوی رهبر اسلامی می کاهد و از طرفی بذر دنیادوستی و تمایل به زخارف مادی و حسادت و کینه توزی را در دل افراد ضعیف نفس ریاست طلب یا کسانی که - فی قلوبهم مرض - می باشند و در قاطبه مردم بینوای محروم، غم حقارت و مسکنت را تشدید می کند .

3. غمخواری و شفقت به مردم خصوصا به طبقات محروم مستضعف جامعه

از نامه امام (ع) به مالک اشتر :

«و اشعر قلبك الرحمة للرعية و المحبة لهم و اللطف بهم و لا تكونن عليهم سبعا ضاريا تغتنم اكلهم فانهم صنفان اما اخ لك في الدين و اما نظير . . فاعطهم من عفوك و صفحك مثل الذي تحب و ترضي ان يعطيك الله من عفوه و صفحه » . (54)

ای مالک! مهربانی با رعیت را در دل خود جای ده، و با آنان خوشرفتار باش و نسبت به مردم، همانند جانوری که خوردنشان را غنیمت داند، مباش، زیرا مردمان به دو دسته تقسیم می شوند : یا مسلمان و برادر دینی تو هستند، و یا غیرمسلمان، ولی در آفرینش مانند تو می باشند . . پس با مهربانی و گذشت خودت ایشان را عفو کن همانگونه که دوست داری، خدای تو را بیامرزد و مورد بخشایش قرار دهد .

«ان الله تعالى فرض علي ائمة العدل ان يقدرُوا انفسهم بضعة الناس كيلا يتبيغ بالفقير فقره » . (55)

خداوند متعال بر رهبران دادگر واجب فرموده است که خود را با مردمان تنگدست برابر نهند، تا این که فقیر و تنگدست پریشانی بر او فشار نیابد و نگران نسازد .

از نامه امام (ع) به عثمان بن حنیف انصاری :

« . . هیهات ان يغلبني هواي و يقودني جسعي الي تخير الاطعمة و لعل بالحجاز او اليمامة من لا طمع له في القرص و لا عهد له بالشعب او ابیت مبطانا و حولي بطون غرثي و اکباد حري . . اقنع من نفسي بان يقال هذا

امير المؤمنين و لا اشاركهم في مكاره الدهر او اكون اسوة لهم في جشوبة العيش . . . » . (56)

چه دور است که خواهش نفساني بر من چیره شود، و بسیاری حرص مرا به برگزیدن غذاهای رنگارنگ وادارد، در حالی که شاید به حجاز یا یمامه کسی باشد که به قرص نانی نیازمند باشد! هیئات که من با شکم سیر بخوابم در حالی که پیرامونم شکمهای گرسنه و جگرهایی گرم از تشنگی به سر برند! . . . آیا من می توانم تنها به این خرسند باشم که مرا زمامدار مؤمنان خطاب کنند در صورتی که در سختیهای روزگار با آنان شریک و همدرد و در بهره وری از تلخکامیها پیشوای آنان نباشم .

« . . . ثم الله الله في الطبقة السفلي من الذين لا حيلة لهم من المساكين و المحتاجين و اهل البؤسي و الزمني فان في هذه الطبقة قانعا و معترا و احفظ لله ما استحفظك من حقه فيهم و اجعل لهم قسما من بيت مالک و قسما من غلات صوافي الاسلام في كل ؟ ؟ . . . و لا تصعر خدک لهم و تفقد امور من لا يصل اليک منهم ممن تقتحمه العيون و تحقره الرجال ففرغ لاولئک ثقتک من اهل الخشية و التواضع فليرفع اليک امورهم ثم اعمل فيهم بالاعذار الي الله يوم تلقاه فان هؤلاء من بين الرعية احوج الي الانصاف من غيرهم و کل فاعذر الي الله في تادية حقه اليه و تعهد اهل البيت و ذوي الرقة في السن ممن لا حيلة له . . . » . (57)

. . . پس از خدا بترس! از خدای بترس درباره طبقه پایین جامعه یا افراد درمانده و گرفتار رنج و ناتوانی، زیرا در این گروه هم کسانی هستند که ذلت و ناتوانی خود را اظهار نمی کنند و هم افرادی که به عطا و بخشش نیازمندند، ولی به واسطه داشتن عزت نفس، نیاز خود را اظهار نمی کنند پس به منظور رضای خداوند آنچه را که از حق خود درباره ایشان به تو امر فرموده است به جای آور! و بخشی از بیت المال را که در دست توست و قسمتی از غلات را در هر شهری به آنان اختصاص بده . . . و از روی گردن کشی از ایشان روی مگردان! و کارهای کسانی را که به تو دسترسی ندارند و مردم، آنان را با دیده خواری می نگرند، رسیدگی کن! و امین خود را که خداترس و فروتن باشد برای بررسی احوال ایشان قرار ده تا وضع حالشان را به تو خبر دهد . آنگاه درباره ایشان چنان رفتار کن که روزی که خدای را ملاقات خواهی کرد، عذرت پذیرفته شود، زیرا این طبقه در بین رعیت - به دادگری - از دیگران نیازمندترند . پس، در ادای حق هر یک از ایشان نزد خداوند عذر و حجت داشته باش و درباره یتیمان خردسال و پیران سالخورده بیچاره رسیدگی کن و کارساز مشکلات آنان باش!

دلسوزی و انساندوستی رهبر، از دیدگاه نهج البلاغه تا آن اندازه مهم است که همانگونه که در بخشی از نامه امام (ع) به مالک اشتر ملاحظه شد، آنجا که پای عدالت اجتماعی و رفاه طبقات مختلف جامعه پیش می آید، حضرت علی (ع) مسلمان و غیرمسلمان را به یک چشم می نگرند و از مسلمانان به عنوان «اخ لک فی الدین» و از غیرمسلمان به عنوان «نظیر بک فی الخلق» نام می برد و در مورد کسانی که جزء مذهب ما نیستند، اما انسانند و تحت نظام و رهبری جمهوری اسلامی زندگی می کنند، می گوید :

دمائهم کدمائنا و اموالهم کاموالنا» .

همه انسانها، خونشان مثل خود ما مسلمانان و اموالشان مثل اموال ماست . . .

و حتی به حاکمش می نویسد :

حقوق اقلیتهایی را که از نظر مذهبی با تو شریک نیستند، اما در این رژیم رسمی دینی، تحت رهبری و قیادت تو زندگی می کنند، بیشتر از کسانی که در طبقه حاکم هستند و یا دین رسمی دارند و جزء اکثریت اند، مراعات کن! حتی مجال نده که آنها حقشان را از تو مطالبه کنند، تو به سراغشان برو و حقشان را بده .

در ترکنازیها و تجاوزاتی که بنی امیه به مرزهای قلمرو حکومت علی (ع) می کردند، یک زن یهودی که در ذمه

حکومت او یا ذمه و مسئولیت اسلامی بوده، آسیب می بیند یا کشته می شود، علی (ع) به خاطر این که باید از او دفاع می شده و او نتوانسته است از آن زن در برابر مخالفت و دشمن دفاع کند، به قدری خشمگین می شود که محکم و با خشم در مسجد فریاد می زند :

«اگر انسانی از این ننگ بمیرد سرزنشش نکنید» . (58)

4. تامل و عبرت در احوال گذشتگان

« . . فمّن تبصر فی الفطنة تبینت له الحکمة و من تبینت له الحکمة عرف العبرة و من عرف العبرة فکانما کان فی الاولین » . (59)

... هر کس در زیرکی بینا گردد راه راست - در علم و عمل - بر او هویدا می گردد و هر که حکمت و راه راست برایش آشکار شود پند گرفتن از احوال گذشتگان را می شناسد و هر کس به پند گرفتن از احوال دیگران آشنا گردد بدان ماند که در میان پیشینیان زندگی کرده است و حال آنان را دیده و نتایج کردارشان را آزموده است .

« . . ان الناس ینظرون من امورک فی مثل ما کنت تنظر فیه من امور الولاة قبلک و یقولون فیک ما کنت تقول فیهم و انما یستدل علی الصالحین بما یجری الله لهم علی السن عباده فلیکن احب الذخائر الیک ذخیره العمل الصالح فاملک هواک و شح بنفسک عما لا یحل لک فان الشح بالنفس الانصاف منها فیما احبت او کرهت » . (60)

به درستی که مردم به کارهای تو به همان چشم می نگرند، که تو به کارهای حکمروایان پیش از خود می نگری، و درباره تو همان را می گویند که تو درباره آنان می گویی . پس، باید بهترین اندوخته تو کردار شایسته باشد .

بنابراین، بر خواهشهای نفسانی و هوایت مسلط باش و بر نفس خویش از آنچه برایت حلال و روا نیست بخل بورز! زیرا بخل و تنگ گرفتن بر نفس اماره، نوعی دادگری است - در آنچه او را خوش آید یا خوش نیاید - .

بی گمان کلیه ویژگیهای اخلاقی و عاطفی که در مباحث گذشته برای رهبر جامعه اسلامی - از دیدگاه نهج البلاغه - بیان گردید، در ستم ستیزی زمامدار تبلور و عینیت می یابد، و این خود از موضوعات گرانسنگ و خطیری است که امیرمؤمنان علی (ع) را به مساله عدالت اجتماعی و سعی بلیغی که در اجرای آن داشته است، شاید همین یک نشانه بسنده باشد که تمام عمر پربرکتش را در راه بسط و برقرار آن به کار گرفته و آخر الامر نیز جان پاکش را برای آن به گونه ای فدا کرده است که درباره او گفته اند :

«قتل فی محراب عبادته لشده عدله » .

عبارات ذیل، اندکی است از بسیار و مشتبی است از خروار گفتارها و توصیه هایی که امام (ع) درباره ستم ستیزی و دادگری رهبران اسلامی بیان فرموده است :

«قد الزم نفسه العدل فکان اول عدله نفی الهوی عن نفسه یصف الحق و یعمل به » . (61)

- بر زمامدار است که دادگری را ملازم خود قرار دهد . مرحله آغازین عدالت آن است که خواهشهای نفسانی را از خویش دور سازد و حق را بیان کند و بر طبق آن رفتار نماید .

« . . ایم الله لانصفن المظلوم من ظالمه و لاقودن الظالم بخزامته حتی اورده منهل الحق و ان کان کارها » . (62)

سوگند به خدا که برای گرفتن حق ستمدیده از ستمگر، از روی دادگری و انصاف فرمان می دهم، و ستمکار را - همانند شتری که در بینی اش حلقه کنند و مهارش را بکشند - با حلقه بینی اش می کشم تا به آبشخور حق وادارش سازم، اگر چه به آن بی میل باشد . ستمگر را ذلیل می گردانم تا حق ستمدیده را از وی بستانم .

«... و الله لان ابیت علي حسک السعدان مسهدا او اجر في الاغلال مصفدا احب الي من ان القی الله و رسوله يوم القيامة ظالما لبعض العباد و غاصبا لشيء من الحطام و كيف اظلم احدا لنفس يسرع الي البلي قفولها و يطول في الثري حلولها». (63)

سوگند به، خداوند، اگر شب را بیدار بر روی خار سعدان بگذرانم و در حالی که با غل و زنجیر دست و پایم را بسته اند بر خار خاشاک بیابانم بکشند، نزد من این عمل محبوبتر است از آنکه خدا و رسول او را در رستخیز در حالتی ملاقات کنم که بر بعضی از بندگان ستم کرده یا چیزی از مال دنیا را غصب کرده باشم، و چگونه به کسی ستم روا دارم برای نفسی که به شتاب جوانیش به پیری می گراید و همواره به سویی کهنگی و پوسیدگی (مرگ) پیش می رود، و مدت اقامتش در زیر خاک بس دراز است.

«... و ان افضل قرة عين الولاية استقامة العدل في البلاد و ظهور مودة الرعية و انه لا تظهر مودتهم الا بسلامة صدورهم...». (64)

همانا نیکوترین چیزی که زمامداران را خرسند می کند، برپا داشتن دادگری در شهرها و آشکار ساختن دوستی رعیت است، و دوستی مردم هم آشکار نمی شود، مگر آنکه سینه های آنان از بیماری خشم و کینه نسبت به حکمرایانشان سالم ماند.

«ا تاملوني ان اطلب النصر بالجور فيمن وليت عليه و الله لا اطور به ما سمر سمير و ما ام نجم في السماء نجما لو كان المال لي لسويت بينهم فكيف و انما المال مال الله الا و ان اعطاء المال في غير حقه تبذير و اسراف...». (65)

آیا از من می خواهید که با ستمکاری پیروزی را به دست آوردم؟! خدای را سوگند تا هنگامی که اختلاف شب و روز وجود دارد و تا زمانی که ستارگان به دنبال هم رهسپارند، چنین کاری را نمی کنم، اگر بیت المال از آن خودم بود هر آینه آن را به طور مساوی بین مردم تقسیم می کردم، در حالی که بیت المال از آن خداست، بدانید که بخشایش مال به غیرمستحق آن ناروا و اسراف است...

و بالاخره در نصایح خود به امامان همان حضرت امام حسن و امام حسین (ع) لزوم ستم ستیزی دائمی رهبران اسلامی را با این عبارات حکمت آمیز اظهار می دارد:

«كونا للظالم خصما و للمظلوم عونا». (66)

همیشه دشمن ستمگر و یاور ستمدیده باشید.

کوتاه سخن آنکه علاوه بر آنچه گذشت، سیمای اخلاقی رهبر راستین جامعه اسلامی را - در آیین نهج البلاغه خطوط و ویژگیهای دیگری نیز هست که مظاهرشان را در چهره روحانی انسانهای مؤمن صالحی که به تعبیر پیامبر اکرم (ص):

«زهاد الليل و اسد النهار» می توان مشاهده کرد.

بندگی خاضعانه، رضا، قناعت، شجاعت، فصاحت و بلاغت در گفتار، اعتدال در امور، شکیبایی و پشتکار، استقامت و کوشندگی، آینده نگری، عزم اراده قوی، قدرت تصمیم گیری در رزم و داور، اخلاص و راستی در پندار و گفتار و کردار و... از جمله آن ویژگیهاست و تمامی این مکارم در شخص شخیص صاحب آن آیین پاک، یا وجود مقدس امیرمؤمنان و مولای متقیان علی بن ابی طالب (ع) جمع است و به واقع آنچه خوبان همه دارند - آن بزرگ رهبر - تنها داراست.

پي نوشت ها :

- 1 - اخلاق ناصري، خواجه نصيرالدين طوسي، با تصحيح و حواشي اديب تهري، چ تهران، 1346، انتشارات جاويدان، ص 275 .
- 2 - شهريار، نيكولوماكياول، ترجمه محمود محمود، چ تهران، 1311 ش، انتشارات اقبال، صص 11 و 12 .
- 3 - منسوب است به حضرت امام حسن عسکري (ع) که در تفسير آيه 72 سوره مبارکه بقره/2 : «و منهم اميون لايعلمون الكتاب . . . » فرموده اند : الاحتجاج، تاليف : ابي منصور احمد بن علي بن ابي طالب طبرسي، چاپ سنگي نجف، 1350 ه . ق، مطبعه مرتضويه .
- 4 - سيري در نهج البلاغه، استاد شهيد مرتضي مطهري، چاپ دوم، تهران 1354 ش، انتشارات صدرا، ص 106 .
- 5 - نهج البلاغه، ضبط نصه و ابتكر فهارسه العلميه، الدكتور صبحي الصالح، الطبعة الاولى، بيروت 1387 ه . ق، خ 33 ص 76 .
- 6 - ماخذ پيشين، خ 205، ص 322 .
- 7 - همان، خ 3 (معروف به شقشقيه)، ص 48، که امام علي (ع) ضمن شکايت از کساني که قبل از او خلافت را غصب کرده اند، سخنان خود را - خطاب به ابن عباس - با اين عبارات آغاز مي فرمايد :
«والله لقد تقمصها فلان و انه ليعلم ان محلي منها محل القطب من الرحا . . .» به خداي سوگند که فلاني پيراهن خلافت را پوشيد در حالي که مي دانست پايدگاه من براي خلافت چونان قطب آسيا در آسياست و من بدان از هر کسي سزاوارترم
- 8 - همان، و من کلام له (ع) (164)، صص 234 و 235 .
- 9 - امت و امامت، دکتر علي شريعتي، چ تهران، 1351 ش، انتشارات حسينييه ارشاد، صص 108 و 170 و 119 و 118 .
- 10 و 11 - نهج البلاغه، ضبط نصه . . . : الدكتور صبحي الصالح، - ايضا - و من کلام له (ع) (40)، ص 82، خ (152)، ص 212 .
- 12 - لغت نامه دهخدا، شماره 48، چاپ تهران، 1338، انتشارات سازمان لغت نامه دهخدا، صص 737 و 738 .
- 13 - 15 - نهج البلاغه، ضبط نصه . . . : الدكتور صبحي الصالح، - ايضا - و من کلام له (ع)، (125) ص 182 و (205) ص 322 و (37) ص 81 .
- 16 - حماسه غدير، گردآوري و نگارش : محمدرضا حکيمي، چاپ تهران، 1396 ه . ق، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامي، ص 24 .
- 17 - نهج البلاغه، ضبط نصه : الدكتور صبحي الصالح - ايضا - و من کتاب له (ع) (145)، ص 417؛ «النفس مظانها في غد حدث نتقطع آثارها و تغيب اخبارها و حفرة لوزيد في فسحتها و اوسعت يدا حافرها لاضغطها الحجر و المدر . . .» .
- 18 - 21 - نهج البلاغه، ماخذ پيشين، و من کلام له (ع) (224)، ص 346؛ نهج البلاغه، ترجمه جواد فاضل، چاپ نهم، 1360 ش، انتشارات مطبوعاتي علمي، ج 1، صص 44 و 45 .
- 22 - 23 - نهج البلاغه، ضبط نصه : الدكتور صبحي الصالح، - ايضا - و من کتاب له (ع)، (53) - کتبه للاشتر النخعي) ص 438، و خ (105) ص 152 .

- 24 - ماخذ پیشین، و من کتاب له (ع) (45)، (ص 417)، از برخی کتابها و مقالاتی که تاکنون درباره زندگانی امیرمؤمنان علی (ع) نگاشته شده است، چنین برمی آید : که ملبوس آن حضرت از همه کس درشت تر و کم بهاتر بوده و بیش از یک نان خورش با نان - غالبا - جوین خود نمی خورده است، و گهگاه که برای کار در مزرعه یا حفر قنات به خارج شهر می رفته و با خود غذایی را به همراه می برده است - به عمد - سر انبان نان خویش را می بسته است که مبادا فرزندانش از سر مهربانی آن را با روغنی یا نان خورشی دیگر همراه سازند . داستان شب نوزدهم رمضان سال چهلیم هجری یا شبانگاه ضربت خوردنش به دست ابن ملجم مرادی - که برای افطاری به خانه دخترش - ام کلثوم - به مهمانی می رود، گواهی بر زهد خدایسندانه و انقلابی اوست . بدین معنی که وقتی چشمش به سفره ای که ام کلثوم برای او با دو قرص نان جوین و کاسه ای از شیر و مقداری نمک مهیا نموده است می افتد، می گوید و می فرماید : «مگر نمی دانی که پدرت به پیروی از رسول خدا (ص) هیچگاه - دو نان خورش با نان خود تناول نکرده است؟ پس به دخترش امر می کند که یکی از این دو را از سفره بردارد و ام کلثوم به دستور وی، کاسه شیر را برمی دارد و امام (ع) با نان و مقداری نمک روزه اش را می گشاید .
- 25 - علی (ع)، نوشته دکتر علی شریعتی، چاپ تهران، 1361 ش، انتشارات نیلوفر، ص 101 .
- 26 - 28 - نهج البلاغه، ضبط نصه : الدكتور صبحي الصالح، - ایضا - و من کلام له (ع) (200)، ص 318، و من کتاب له (ع) (53)، صص 427 و 428، و خطبه (216) ص 335 .
- 29 - سوره مبارکه شعرا/26، آیه 227 .
- 30 - سوره مبارکه ابراهیم/14، آیه 42 .
- 31 - ماخوذ است از آیه 18 سوره مبارکه آل عمران/3 «شهد الله انه لا اله الا هو و الملائكة و اولوالعلم قائما بالقسط . . .» .
- 32 - سوره مبارکه حدید/57، آیه 25 .
- 33 - سوره مبارکه نحل/16، آیه 90 .
- 34 - سوره مبارکه نساء/4، آیه 58 .
- 35 - معراج السعادة، احمد نراقی، چاپ گراوری، تهران، 1332 ش، انتشارات کتابفروشی اسلامی، ص 156 .
- 36 - بوستان سعدی (سعدی نامه)، تصحیح و توضیح : دکتر غلامحسین یوسفی، چاپ دوم، تهران، 1363 ش، انتشارات خوارزمی، ابیات 214، 229، 230، 232 .
- 41 - 36 - نهج البلاغه، ضبط نصه : الدكتور صبحي الصالح، - ایضا - خطب 173، 136 و 87، صص 247، 248 و 234، 235 و 119 و من حکم (73)، ص 480 و خ (175)، ص 250 .
- 42 - 43 - تنبیه الامه و تنزیه المله یا حکومت از نظر اسلام، آیه الله علامه شیخ محمدحسین نائینی، با مقدمه و توضیحات : آیه الله سید محمود طالقانی، چاپ تهران، 1334 ش، صص 127، 120 و 121 .
- 44 - نهج البلاغه، ضبط نصه : الدكتور صبحي الصالح، - ایضا - و من کتاب له (ع) (53)، ص 430 .
- 45 - سوره مبارکه آل عمران/3 آیه 159 .
- 50 - 46 - نهج البلاغه، ضبط نصه : الدكتور صبحي الصالح، - ایضا - صص 430، 431 و 441 .
- 51 - 54 - ماخذ پیشین، صص 334، 335، 475 و 427 و 428 .
- 55 - 57 - همین ماخذ، صص 325، 418 و 438 و 439 .
- 58 - علی (ع)، نوشته : دکتر علی شریعتی، - همان - صص 110 و 111، نهج البلاغه، صبحي الصالح، - همان -

خ 27 (فضل الجهاد) ص 69 .

66 - 59 - نهج البلاغه، ضبط نصه : الدكتور صبحي الصالح، - ايضا - صص 473 و 427، 119، 194، 346، 433،

183 و 421 .